

۶۱/۱/۱۰

وَلَيَالٍ عَشْرٍ

و سوگند به شب‌های دهگانه  
 AND THE TEN NIGHTS

«خُطابه»

## قرب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه یعنی تلاوت آیات از وجه امام

بیانات آقای اخوت با موضوع جهاد، پنجشنبه ۶ مهرماه (قسمت یازدهم)

• زهرا آدم‌گین و فاطمه سادات شریعت‌مدار

### ارزیابی و الزامات پیشبرد طرح جهاد کبیر در دانشگاه‌ها

طرح جهاد کبیر در دانشگاه‌ها، هفته جاری در تقریباً ده دانشگاه اجرا شد. این طرح هفته آینده و هفته‌های بعد نیز در چندین دانشگاه دیگر ادامه پیدا می‌کند. بعد از آن، کار مدارس تازه شروع می‌شود تا فرم‌های ثبت نام را پیگیری و ارزیابی کنند. طرحی که این بار اجرا شده است، زنجیره‌ای می‌باشد و اگر بقیه مدارس به این زنجیره نپیوندند، بهتر بود که این کار انجام نمی‌شد. بعضی کارهای اجتماعی اینطور است که با اینکه شکوه دارند اما اگر بقیه کارها به دنبال آن نیایند و فقط به خودی خودش به آن کار نگاه کنیم، تبدیل به ضرر می‌شود. لذا باید حتماً افرادی که ثبت نام کرده‌اند فراخوانده شوند و زحماتی که کشیده شده است، استفاده شود. دومین نکته مهم این است که شیوه‌های تبلیغات در جامعه به شدت تغییر پیدا کرده است. الان نمی‌شود مردم را در آمفی تئاتر یا کلاس جمع کرد. البته مکان‌هایی مثل مدرسه قرآن یا کلاس‌های کوچک، امکان وقوع دارند و همیشه هم باید باشند اما جذب عمومی از طریق ارتباطات امکان‌پذیر می‌شود، یعنی باید کف میدان رفت، حتی ممکن است شما خیمه‌ای هم نداشته باشید و فقط یک پلاکارد یا یک صندلی داشته باشید تا معلوم شوید. یکی از ایرادهایی که در کار بوده، این است که خیلی‌هایمان نتوانستیم جذب کنیم که دلایلی داشته است. برخی از این ایرادات مربوط به آموزش‌نیدن ماست که باید برطرف شود. بعضی از آن‌ها هم مربوط به سوگیری جامعه نسبت به مسائل دینی است که همین مسئله، جذب را کم می‌کند. به‌طور طبیعی به نظر می‌رسد استمرار این حرکت می‌تواند خیلی کمک کند و اگر بتوانید سه ماه دیگر به بهانه دیگری همین جریان را راه بیندازید

خیلی خوب است. اول هر ترم شلوغ است و افراد درگیر ثبت نام و کلاس‌هایشان هستند، البته الان محرم بوده و خیلی از جذب‌ها به واسطه چتر محرم اتفاق افتاده است. یک مقدار باید بگذارید جو آرام شود و بعد از محرم حتی در موقعیت‌های خاصی که در دانشگاه خبری نیست، مجدداً طرح را با سوژه‌های مشخص‌تری اجرا کنید. برای این کارها باید نشست و فکر کرد. اگر این کار همین یکی باشد، به زحمتش نمی‌ارزد ولی اگر استمرار پیدا کند، خیلی خوب است. بنده در اینکه کارهای اجرایی روی دوش طیف خاصی بیفتد، به شدت مخالفم و حتی می‌گویم آن کار را تعطیل کنید. یعنی معیار ارزیابی من این است که از مسئول کار بپرسم چند ساعت وقت صرف کردید؟ اگر نتواند بگوید همان ساعتی که هفته‌های پیش وقت صرف می‌کردم را گذاشته‌ام، بلکه بگوید یک‌مرتبه حجم فشار ویزهای وارد شده، خیلی صریح می‌گویم آن کار را تعطیل کنید. چون وقتی نظام مدیریتی معیوب باشد، آن کار حتماً معیوب است، پس شاخص را روی رأس هرم کار می‌گذارم. باید آب در دل کسی که مدیر مجموعه است نکان نخورد و بایستی نسبت به فرآیندهای اجرا شده، انقدر مطمئن باشد. این نکته را از این جهت می‌گویم که بقیه دوستان در مدارس توجه کنند، چون اولویت اول عمق‌بخشیدن به تدبیر است و اگر در این عرصه علمتان را تقویت نکنید، حتماً شکست می‌خورید. دوستانی که وارد معرکه شده‌اند این حرف را دیده‌اند. دانشجویانی که جذب می‌شوند و نخبه‌اند، کسانی هستند که حرفی برای گفتن دارند و اگر نتوانید به آنها جواب بدهید، فرایند جذب، بالعکس جواب می‌دهد و حتماً شکست می‌خورید. بنابراین ما باید به فکر تعمیق تدبیر در خودمان باشیم. هر بزرگواری که وارد عرصه عملیات می‌شود

بایستی یک‌سوم از وقتش را صرف کارهای مربوط به خودش (کلاس‌هایی که باید برود، تکالیفی که باید انجام دهد و...)، یک‌سوم آن را صرف آموزش برای دیگران و یک‌سوم را صرف امور اجرایی کند و نسبت به این امور یک توازنی داشته باشد. اینطور نباشد که وقتی یک کاری را انجام می‌دهیم، کلاس‌ها و درس‌خواندهایمان ضعیف شود. ما اولویت‌ها را اینطور تعیین می‌کنیم و از قبل به افراد می‌گوییم هرکس با این شرایط می‌تواند، بیاید. بنابراین باید ببینیم فلان کار مطرح‌شده جزو اولویت‌های جمع قرار گرفت یا نه. اگر دیدیم اولویت کسی نیست، پس نباید آن را انجام دهیم. ممکن است بگویید اینطوری هیچ کاری انجام نمی‌شود، اما در واقع اینطوری همه کاری انجام می‌شود و همه هم، کار برای انجام‌دادن دارند، بلکه کارها نامتوازن نمی‌شود. یعنی طوری نمی‌شود که یک نفر ۲۰ تا کار داشته باشد و یک نفر هیچ کاری نداشته باشد. این خوب نیست که در یک جمع، سر عده‌ای شلوغ و سر عده‌ای خلوت باشد. قبلاً بیان شد که اولویت همه مدارس باید طرح جهاد کبیر باشد. طرح به پشتیبانی نیاز دارد و کسی که مثلاً طرح درس خانواده را می‌نویسد، آن هم جزو جهاد کبیر است، چون اگر عقبه علمی نداشته باشید نمی‌توانید وارد میدان شوید. نیروسازی و کادرسازی همه ذیل جهاد کبیر است. به تجربه دیده‌ایم که الان وضعیت جامعه طوری است که دشمن درصدد آن است که بگوید دین در اداره کشور و در تأسیس علم و ارائه نظریات، ناتوان است و می‌خواهد آن را اثبات کند. الان دشمن در این منطقه است. هرکاری غیر از این باشد، خیانت به دین است، حال هرکس که می‌خواهد باشد. هرکسی هرکاری انجام دهد که نشان دهد دین نمی‌تواند حکومت کند یا از دین نمی‌توان علم استخراج کرد یا ناتوانی نشان دهد در اینکه نظریه

از دین ارائه دهد یا بد ارائه دهد، او خیانت کرده است و این در حکم فرار از جنگ است. لذا عالم شدن و توانمند شدن در اولویت اول است. ما توصیه هایمان را مرتب می کنیم و هر چه می شود می گوئیم مواظب باشید! علمتان! علمتان! علمتان! چون منطقه شکست شما در این عرصه است. اگر جمع تصمیم بگیرد همین تعداد باشد اما از جهت عمق علمی قوت پیدا کند، این امر اولویت دارد. اگر هم می گوئیم اشکال ندارد وارد کار اجرایی شوید، به خاطر این است که جمع بیشتر از این نمی تواند کار علمی کند، حوصله اش سر می رود و نمی کشد، وگرنه می گفتیم غیر از کار علمی کار دیگری انجام ندهید. البته ممکن است این حرف برای دوستان عجیب باشد ولی ان شاء الله آن را به عینه چند سال دیگر می بینید. زمین خوردن افراد مهم جامعه را می بینید که به خاطر همین موضوع است. وقتی وارد فضاهای علمی - مثلاً بحث تربیت کودک - می شوید اگر حرف اول را بین علمای آن حوزه نزنید، زمین می خورید. اصلاً عده ای مترصد زمین خوردن شما هستند و برای آن برنامه دارند. این نکته ای است که بنده درباره آن به تشخیص قطعی رسیده ام. پس چرا طرح در دانشگاه ها گذاشتیم؟ چون می خواهیم سرمان کمی هوا بخورد! تا وقتی بعداً سر کتاب و درس نشستیم مسائل را بهتر بفهمیم. در این صورت اشکالی ندارد، اتفاقاً می گوئیم برو و وقتی رفتی، در همین رفت و برگشت، صد نفر را هم با خودت بیاور! اما حواست باشد وقتی برگشتی باید سر درس بنشینی! بعد هم نباید بگویی من صد نفر را جذب کردم! مواظب باش حواست پرت نشود! چون اگر حواست به آن صد نفر پرت شود، غرّه می شوی، در حالیکه از آن صد نفر ممکن است دوفرفشان بیشتر به درد نخورند. خیلی وقت ها جذب ها توسط شیطان اتفاق می افتد تا فرد مسیر اصلی را نرود. شیطان جلوه ای را نشان می دهد تا حواس انسان پرت شود. بحث ارتقای علمی، خیلی مهم است. خیلی اوقات هم تکرار این موضوع از جهت تأکید است، نه اینکه دعوا باشد یا بگوئیم الان اینطور نیست.

ما ارزیابی کارها را از مسیرهای علمی انجام دهیم. ارزیابی موفقیت یک طرح را از میزان فهم قرآن افراد مجری طرح در کلاس متوجه می شویم، نه از میدان عملیات. اگر فرد بگوید آیه را که می خوانم همانطور که قبلاً می فهمیدم الان هم می فهمم، معلوم می شود که طرح موفق نبوده است. بعد هم که دقت می کنیم می بینیم در بیرون و صحنه عملیات هم هیچ تغییری اتفاق نیفتاده است. از طرف دیگر، شاخص فهم قرآن را عملیات بیرونی می گذاریم. می پرسیم شما در تدبیر چقدر فهمیده ای؟ چقدر آدم می توانی جذب کنی؟

برو بین چقدر می توانی جذب کنی. معلوم است هر چه بیشتر جذب کنی، بیشتر قرآن را فهمیده ای. پس شاخص هر چیزی را ضد آن می گیریم. شاخص موفقیت بیرونی را فهم درونی افراد می گیریم و شاخص فهم درونی را موفقیت بیرونی می گیریم. حتی می گوئیم اگر کسی قبلاً کار اقتصادی می کرده و الان قرآن خوانده، پس الان باید در کار اقتصادی موفق تر از قبل باشد. این شاخص ها منجر می شود که انسان با خواندن قرآن منزوی نشود. از آن طرف هم با حضور در عملیات، از حالت درون گرایی خارج نشود. انسان باید بداند این دو به هم اتصال عمیقی دارند و اگر فرد در مورد یکی از آنها نقص پیدا کند، آن جبهه حتماً شکست خورده است. الحمدلله دوستان ما این ها را می دانند و ارزیابی های شخصی من نسبت به این طرح کاملاً موفق بوده است. شاید برایتان جالب و عجیب باشد که بنده نسبت به کار دانشگاه ها ارزیابی دقیق دارم و دقیقاً می دانم که کجا جلو رفته، کجا عقب رفته، چقدر جلو رفته یا چقدر عقب رفته اند؟ با اینکه در هیچ کدام از صحنه ها حضور نداشته ام، چون بر اساس ملاک دیگری نگاه و نسخه خوانی می کنم و می دانم که مثلاً بعضی جاها محل پیشرفت خوبی است. الحمدلله این طرح تا الانش خوب بوده و ان شاء الله از این به بعد هم خوب باشد، که این امر به شرطی اتفاق می افتد که افرادی که در این کار هستند جریان علمی شان را به شدت حفظ کنند.

شما وقتی وارد دانشگاهی می شوید، گاهی در آن دانشگاه فقط یک کار باید انجام دهید. مثلاً دانشجویها باید بتوانند گفتگوهایشان نسبت به مسائل دینی را صریح تر، بی پرده تر و با حس بهتری مطرح کنند و همین! یعنی موفقیت در آنجا فقط ایجاد یک گفتمان است. نباید تدبر و مقدمات و غیره گفته شود. باید کاری کرد که تضارب افکار ایجاد شود. چون میل دانشجوی به سمت مسائل جنسی رفته است و میل به مسائل جنسی به معنای خروج از مسائل فکری و استفاده از مخدرات است، بنابراین فرد به انزوامیل پیدا می کند و دلش می خواهد کسی کاری به کارش نداشته باشد. پس اگر من بتوانم در جایی مثل دانشگاه آن ها را به حرف زدن بکشانم، مخاطب را وارد صحنه کرده و حرف تولید کنم و مایه آن حرف ها، حرف های اعتقادی باشد، کفایت می کند. ممکن است این کار با کمترین هزینه هم انجام شود. اینکه ذهن ما روی کتاب های تدبر و مدرسه قرآن محصور نشود، اینکه فرد به نیازهای افراد دقت کند و اینکه بدانند آن نیازها چطور پاسخ داده می شوند، اهمیت پیدا می کند و در این صورت است که کارهای اجرایی، کارهای علمی می شود. برای دوستانی که در معرکه اجرا بوده اند، اگر چهار-پنج

مولفه را بلد باشند، خدا می داند زمان هایی که برای ارتباط با دانشجویان گذاشته اند چقدر از نظر علمی برایشان ارزش دارد، منتهی باید قانون آن را در بیاورد. افراد صحنه ها را دیده اند اما نمی توانند عقبه های آن را به هم ربط دهند. همین مقدار که بتوانند عقبه های آن را به هم ربط بدهند می توانند به فرمول آن دانشگاه پی ببرند. هر دانشگاهی هم یک وضعی دارد. وضع دانشگاه الزهرا با امیرکبیر، با علم و صنعت و با شریف هر کدام متفاوت است و هر کدام خاصیت های ویژه ای دارند. افراد باید گفت و گوهایشان را به گفت و گوهای علمی تبدیل کنند. نوعاً در عملیات ها اتخاذ یک کار، نسبت به چندین کار بیشتر جواب می دهد و آن کار باید نیاز مخاطبانی باشد که در آنجا حضور دارند.

نکته دوم اینکه یکی از کارهایی که باید بکنیم چابک سازی شیوه های آموزش تدبر در قرآن بالاحص در دانشگاه هاست. چون اقتضای عمر یک دانشجو این نیست که انقدر طولانی حضور پیدا کند. اگر اعضای مدرسه تدبر بتوانند این کار را انجام دهند و افراد دیگر هم به آنها کمک کنند، خیلی خوب است. طراحی کارگاه های آموزشی برای این منظور لازم است و همه مدرسه ها باید کمک کنند.

نکته سوم عمق بخشی به مباحثی مثل تفکر، تدبر و... و طرح این مباحث به صورت چالشی در دانشگاه هاست. نکته چهارم ضرورت ورود به نهادها و کادرسازی از درون خودشان است. مهم تر از آن وجود کادری از مدرسه قرآن برای اجرا در دانشگاه هاست. یکی از نقطه ضعف هایی که الان وجود دارد این است که مثلاً دانشگاه علم و صنعت دوست دارد کلاس بگذارد و دلش می خواهد آقای فلانی برایشان بیاید. دانشگاه دیگر هم می خواهد کلاس بگذارد اما او هم دوست دارد ایشان بیایند. به دلیل اینکه دانشگاه ها تجربه اولشان است و از طرف نهادها رویشان دقت زیادی است حضور مربیان قوی ای که مطالب را دقیق و بدون برداشت شخصی مطرح کنند و بتوانند ارتباط بگیرند و بیان شان خوب باشد، اولویتش زیاد می شود. راه حل این است که مدرسه قرآن، ده نفر کادر اینطوری داشته باشد وگرنه نمی شود همه را به یک نفر سپرد. پس کادرسازی خیلی مهم می شود وگرنه این حرکت شکست می خورد. الان مدرسه در این زمینه نقطه ضعف دارد. همه افراد مدرسه، افراد بزرگی هستند بالاحص کسانی که تا دوره تدبر مکی و مدنی آمده اند، اما مثلاً کلاس گذاشتن در دانشگاه آنجا و صنعت، یک فرد قدر نیاز دارد. چون دانشجویان آنجا از نظر بهره هوشی جزو نخبگان کشوری هستند و در سوال اول مربی را گیر می اندازند! پس می بینید که هر چه می گوئیم، به قدرت و تسلط علمی برمی گردد



و الا حتما کار شکست می خورد. یا مثلا اینکه شما باید بتوانید حریف مسئول یک نهاد بشوید. این حرف خیلی سنگین است، یک چیزی می گوئیم، یک چیزی می شنوید! اگر فرد نتواند به وسیله آیات قرآن مخاطبش را متقاعد کند، نه تنها کار را جلو نبرده بلکه جلوی کار را هم گرفته و یک نفر به افرادی که مقابل مسئله تدبیر هستند، اضافه کرده است. آن هم یک نفر قدر، نه یک نفر معمولی! در واقع مجموعه در عرض کوتاه ترین زمانی گور خودش را کنده است! چون افراد بیرونی در جلسات مختلف، همدیگر را می بینند و وقتی بازخوردهای منفی شان به هم منتقل شود، تصمیم می گیرند که یک جوری آن را قلع و قمع کنند. اما از طرف دیگر اگر بازخوردها این باشد که مدرسه قرآن را دیده ایم و خیلی خوب و عالی اند و می شود روی شان اتکاء کرد، یک مرتبه این امر تبدیل به یک جریان مثبت می شود. پس بروزات بیرونی، مثل تیغ دولبه است که می تواند مرگ یا پیشرفت یک مجموعه را سریع تر کند. البته مرگ چیز خوبی است! اتفاقا ما برای مردن زنده ایم و از این چیزها می ترسیم! اما اگر برای ما هدایت مردم مهم باشد باید این مسائل را هم بدانیم، دچار هلاکت نشویم و بتوانیم واسطه گری هدایت کنیم.

#### تبیین مولفه تقرب به امام (ع)

##### در سبک زندگی رزمندگانه

در صحبت قبلی گفتیم برای اینکه زندگیمان جهادی و رزمندگانه باشد باید به شش مولفه توجه کنیم. که البته فقط این شش مطلب نیست و بیشترند، ولی ما شش تا از آن ها را اینجا مطرح کردیم. اولین مولفه، قرب به امام زمان (ع) است. گفتیم قرب به امام زمان (ع) باید به عنوان اصل قرار بگیرد که لازم است با التجاء، ابتهال و تضرع خیلی شدید نسبت به آن اهتمام داشت و اولین چیز مهمی است که در زندگی مجاهدانه باید قرار بگیرد. در زندگی مجاهدانه هیچ چیزی به اندازه قرب به امام اهمیت ندارد. به خاطر اینکه جهاد فقط به وسیله امام کلید خورده می شود. پس انسان باید بتواند بفهمد که نظر امام راجع به یک چیز، چیست؟ ما الان دچار انقطاع از امام هستیم. انقطاع ما از امام و اینکه امام زمان (ع) پیش ما نیست، شبیه به یک قهر است، منتهی قهری که خداوند اذن نداده است و محرومیتی است که ما باید آن را به عنوان یک انقطاع جدی حساب کنیم. اگر امام نداریم، باید فکر کنیم که امام نداریم، نه اینکه امام داریم. اگر کسی حرف امام را می شنود و امام را می بیند و بر اساس آن رزمنده است، فبا المطلب و خوش به حالش. اما اگر کسی امام را نمی بیند و در وجودش سمعی برای شنیدن ندارد، و به هر دلیل گفتمانی از امام را دریافت نمی کند، او

باید بداند که انقطاعش از امام جدی است و حتما بایستی آن را جبران کند. این امر مربوط به ناتوانی نفس و عدم کمال در وجود ماست. یعنی اگر کسی بخواهد رزمنده باشد، بایستی در وجودش صدای امام را بای نحو کان بشنود و اگر نمی شنود به عنوان نقص او محسوب می شود.

قرب به امام یعنی حداکثر تشابه به افکار، باورها، فعل و عمل امام. یعنی بر اساس تشابهی که فرد به امام پیدا می کند، فهم می کند و مجرای سمعش فعال می شود. قرب به امام به معنی قرب فیزیکی نیست بلکه منظور قرب حقیقی یعنی قرب به افکار، باورها و رفتار امام است. یعنی اگر الان که اینجا نشسته ایم باید بدانیم امام زمان (ع) در حال چه کاری است؟ چه فکری در ذهن اوست؟ او چگونه می اندیشد؟ ما باید بتوانیم افکار او را بدانیم تا به نمایندگان امام در آن منطقه شبیه شویم. باید احساس کنیم که اگر امام بود این کار را انجام می داد، این حرف را می زد و این گونه می گفت، حتی این گونه که حرف می زد، تأکیداتش این گونه بود. فرد باید انقدر قرب به امام داشته باشد والا نمی تواند مجاهد باشد. نوعا در جهاد، برای هر مجاهدی، یک گسست فیزیکی از امامش اتفاق می افتد. در قاموس جهاد این است که حتما در آن یک گسست اتفاق بیفتد، چون امام در یک منطقه است و فرد باید کار امام را در منطقه ای دیگر پوشش دهد. اصلا فلسفه بودن انسان ها، این است که کار امام را در منطقه دیگری پوشش دهند. لذا بودن با امام به صورت فیزیکی و در یک منطقه، اصلا به این معنا وجود ندارد و اگر کسی در ذهنش چنین چیزی است بایستی آن را از ذهن خود خارج کند. بنابراین طرف باید بتواند از خواندن فکر، خواندن باور، خواندن رفتار و سیر و سبک زندگی، احکام امام را دریافت کند. پس قرب به امام به این معناست.

حالا قضیه قدری پیچیده می شود، چون شناخت امام تنها با رجوع به قرآن و عترت (ع) میسر می شود. یعنی اگر کسی خواست افکار امام را بشناسد باید ببیند امام چگونه قرآن می خواند؟ در واقع قرآن، برگردان افکار، باورها و رفتارهای امام است. ما اصلا قرآن را می خوانیم به خاطر اینکه بتوانیم امام را بشناسیم. این قرآن خواندن خیلی فرق می کند که قرآن بخوانید تا ببینید امامتان چه می گوید. یعنی می شود وقتی انسان قرآن می خواند، بتواند افکار و باورهای امام را حدس بزند و بتواند به او قرب پیدا کند. بنابراین باید قرآن را به گونه ای بخوانیم که اماممان را از روی آن بشناسیم و بگوئیم امام به استناد چنین سوره ای و چنین آیه ای، چنین کاری را انجام می دهد. خواندن چنین قرآنی شهادت آفرین است، نه به این معنی که فرد کشته و

شهید شود -البته اشکالی هم ندارد اگر کشته شود- بلکه یعنی شهادت می دهد که ﴿انک جاهدت فی الله حق جهاده﴾. می پرسیم از کجا فهمیدید که ایشان جهاد را به حق جهادش انجام داده اند؟ می گوید چون در قرآن اینطور خواندم و بعد دیدم او نیز همان کاری را که قرآن خواست، انجام داد. پس اینطوری قرآن شهادت آفرین می شود و اگر چنین فردی بمیرد هم، شهید است.

تصور کنید که تاسوعاست و سینه زنی رفته ایم و یاحسینی شنیده ایم. حاصل تفکر درباره مطلب بالا و مناسبت محرم متن پیشرو شده است که در واقع ظهیر نکته قبلی است و برایتان می خوانم: حسین بن علی (ع) اصل و اساس زیارت است، چون اصل قیام است. سلام بر تلاوت کننده آیات از وجه برادرش حسین (ع)! پس تلاوت نه از قرآن، بلکه از وجه برادرش حسین (ع)! که منظور قمر بنی هاشم است. یعنی چهره امام را که می بیند، قرآن می خواند. یک مدل قرآن خواندن را در قمر بنی هاشم دیدم، و دیدم او وقتی می خواهد قرآن بخواند، قرآن نمی خواند! بلکه وجه برادرش را که می خواند، قرآن می خواند. یعنی مثلا در چشم های برادرش نگاه می کند و سوره در ذهنش می آید. آیه را می خواند و آن را تلاوت می کند. تلاوت کننده حقیقی آیات به عنوان اصل و اساس حقیقی تلاوتگری، کسی است که بتواند از وجه امام، آیات را تلاوت کند. به این، تلاوت می گویند. یعنی امام که راه می رود، فرد بگوید شبیه سوره قصص راه می رود. امام که حرف می زند بگوید چقدر شبیه موسی (ع) حرف می زنی. فرمان که می دهد بگوید چقدر فرمانت شبیه فرمان ابراهیم (ع) شد. پس یعنی قمر بنی هاشم، سوره ها را از نگاه برادر می خواند و آیات آن را یکی پس از دیگری در نظر می آورد و آن را در عمل خود منعکس می کرد. سوره ها را که می خواند، می داند هر کدام را امام چگونه می خواند و چگونه عمل می کند و او آن چنان که امام می خواهد، آیات را می خواند و عمل می کند. این اصل تلاوتگری است. نسبت ما با امام زمان (ع) باید این گونه باشد. چگونه می شود انسانی به چنین عظمتی دست پیدا کند؟ به واسطه قرآن، چون ما امام زمان (ع) را ندیده ایم، اما قرآن را می بینیم. مثل معادلات چند مجهولی است که همه اطراف مسئله مجهول نیست، بلکه یک طرف آن معلوم است، پس آن طرف دیگرش هم معلوم می شود. شما باید قرآن را بخوانید و ببینید که امام چرا فلان کار را فلان جا انجام می دهد و طبق آن عمل کنید و این اصل اول مجاهدت است، یعنی قرب به امام و تلاوت آیات از وجه امام.





یادداشت علمی

## خورشید بالای نیزه، کھف می خواند...

در رثای یاران امام حسین (علیه السلام) و یاران موعود (علیه السلام) و برگرفته از داستان اصحاب کھف

• میثاق رضاوند

ایمانشان دوست داشتنی بود برای آن یگانه بی همتا،  
ایمانی که چون مرواریدی در دل صدف، پنهانی رشد کرد تا جایی که دیگر  
تابی برای مخفی شدن نداشت،  
ایمانی چنان خالص که برگشت و انحراف از آن را نمی توانستند تصور و  
تحمل کنند،  
ایمانی چنان راسخ که یقین داشتند بازگشت از این ایمان، یعنی ندیدن  
روی فلاح تا ابد،  
ایمانی چنان دوست داشتنی که دیگر غیر خدای محبوبشان چیزی در  
برابرشان جلوه ای نداشت،  
ایمانی چنان محکم که مایه ربط قلبشان در عرصه پیکار بود...

شرک به سر حد خود رسید،  
سایه مضمحل تاریکی شرک می خواست جلوی نور توحید را بگیرد و  
قلب ها را در سیاهی خود بلعد،  
نفس ها در سینه حبس شد،  
دیگر تاب نشستن نبود،  
وقت شکستن سکوت بود،  
وقت خروج مروارید از صدف بود،  
وقت درخشیدن در میانه میدان بود،

وقت به تصویر درآوردن توحید در صحنه عالم بود،  
وقت قیام و برپایی محشر بود...

همه فریادشان این بود که ربّشان، ربّ آسمان و زمین است و غیر این  
سخن هرچه باشد گفتاری است منحرف،  
دست در دستان ولیّ مرشدشان (ربّ) برخاستند تا توحید را در زمین دیدنی  
کنند...

قیامشان آغاز شد،  
الله اکبر، قیامشان، قیام خدا بر زمین بود و سخنانشان اعتراض خدا به شرک،  
الله اکبر، گام هایشان، گام های خدا بود و حولشان، حول خدا،  
الله اکبر، قیامشان آغاز قیامتی زود هنگام بود،  
الله اکبر، قیامتی که تا ابد در خاطره ها و دل ها ماند،  
الله اکبر، محشری به پا شد و آرامگاهی و مسجدی...  
قیامی که آیهای شد برای قیامت، و بذر انتظار کشیدن برای دیدار قیامتی  
دیگر را در قلب ها کاشت،  
قیامی که آیهای شد برای ایمان راستین،  
قیامی که آیهای شد برای دیده شدن حول خدا در روی زمین...

## خون خورشید، دانه می رویاند

به مناسبت عاشورا و برگرفته از سوره مبارکه شمس

• مریم کوچک زاده

«والشمس و ضحاها والقمر اذا تلاها»؛ برای خورشید و ماه اتفاقی نمی افتد اگر  
دانه خود را از آنها مخفی کند. دانه می میرد و رشد نمی کند.  
«و قد خاب من دسها»؛ برای خورشید و ماه اتفاقی نمی افتد اگر تو از نورشان  
بهرمند نشوی. خورشید هست و نورش، و ماه هست و جلوه دادن نور  
خورشید. نور رسول که خاموش نمی شود. حسین (علیه السلام) که از حسین بودنش کم  
نمی شود. قمرش هنوز هم عالمی را تکان می دهد. آخر اگر مقابل خورشید قد  
علم کنی، خودت هلاک می شوی. اگر نخواهی هم راستا با ابا عبدالله (علیه السلام) زندگی  
کنی، هزار بار هم عربا عربا تکرار شود، باز هم خورشید را نمی کشد... این تویی  
که رشد نکردی.

حسین (علیه السلام) برای قومش معجزه بود. شعائر بود...  
حرف رسول (صلی الله علیه و آله) را گوش نکردند، که حسین (علیه السلام) نور چشمم است، حسین (علیه السلام)  
از من است و من از حسین (علیه السلام).

«کذبت ثمود بطغواها، اذ انبعث اشقيها»؛ شقی ترینشان را با سکوت، با تشویق  
و با هر شیوه ای برانگیختند تا انکار کنند خورشید را...  
«قدمدم عليهم رهيم بذنبهم فسواها»؛ و هلاکت عاقبت تکوینی تک تکشان  
بود.  
و همچنان سبط رسول نگران است که دانه ای رشد نکند، ولو با خورش - که  
ثارالله است - بیدارشان می کند؛ «و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من  
الجهالة و حيرت الضلالة»..  
چه هزینه سنگینی برای بیداری، برای رشد، برای جاهل نماندن...  
بیابگردیم...

۱. فرازی از زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام)

